

تاریخ
در
ترازوبازخوانی یک اثر
تاریخ در ترازو
تاریخ و تاریخ‌نگاری از دیدگاه دکتر زرین کوب

○ تاریخ در ترازو

○ تالیف: عبدالحسین زرین کوب

○ ناشر: امیرکبیر، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۰

○ سید کاظم صحبت‌زاده



و عملی‌ترین فایده تاریخ را نشان می‌دهد.» این پاسخ گرچه نتوانست شاگرد مدرسه آن روز را قانع کند اما، امروز نیز عملی‌ترین فایده تاریخ مناسبت ما جز این نیست.

اما فایده تاریخ برای مورخان چه بوده است؟ درگذری بر سرنوشت مورخان گذشته می‌بینیم که آنان «با مزد عمول از حقیقت را با بهره‌دنیایی گرفته‌اند و یا از کار خویش به کلی بی‌بهره بوده‌اند و گرفتار زندان و مرگ گشته‌اند.»^۱

تاریخ از دید قدامت‌گرایان داشت؛ آن‌چه آنان در این مورد عنوان می‌کنند دو نکته است: «۱. آشنایی با عقاید و ادیان ۲. درمان دردها و گرفتاری‌های زندگی با توجه به تجارب گذشته.

و با ذکر این دو فایده عمده، قدامت‌گرایان خواهان تاریخ را، هم مرادف علم ادیان بخوانند هم در ردیف علم ادیان»^۲. از دید استاد «در بین فواید ذکر شده برای تاریخ، آن‌چه هنوز اهمیت خود را از دست نداده است، توجه به جنبه عملی و اخلاقی تجارب تاریخ است که هرچه بر میزان این گنجینه افزوده می‌شود فوایدی که از آن حاصل شوند افزونی می‌گیرد.»^۳

باز به همان سؤال نخست برگردیم. تاریخ چه فایده دارد؟ این سؤال همواره برای هر پژوهشگر تاریخ باقی است. «لاگر فایده هر چیز را از روی

متن حاضر که بر مبنای کتاب تاریخ در ترازو اثر استاد فقید عبدالحسین زرین کوب نگاشته شده است، همراه با بررسی کتاب هدف اصلی خود را ارائه دیدگاه‌های استاد در باب تاریخ قرار داده است. اگر در متن کتاب دیدگاه استاد پس از سؤالی که خود مطرح می‌کند عنوان شده است، پرسش و پاسخ عیناً نقل گردیده و در غیر این صورت، پرسشی در متن افزوده شده است که نظر استاد در آن باب، پاسخ آن تلقی می‌شود. تأمل خوانندگان فرهیخته داور نهایی در این باب است که آیا راقم این سطور به مقصود رسیده است یا خیر.

افزون بر این آن‌چه در این جا لازم است که بیان شود این است که ارائه دیدگاه‌ها بحثی جدا از به کار بستن این آراء در تاریخ‌نگاری است. آیا استاد توفیق یافته است در تألیفات تاریخی خویش آراء ابراز شده را به کار گیرد؟ ابراز نظر در این باب نیازمند بررسی دقیقی است که مجالی فراخ‌تر می‌طلبد.

آن‌چه خواننده ارجمند در متن خواهد یافت آن است که در ارجاعات تنها به ذکر شماره صفحه اکتفا گردیده است و از ذکر منابع دیدگاه‌هایی که استاد از دیگران نقل نموده و ارجاعات آن در کتاب فوق موجود است خودداری شده است. در بررسی زیر از چاپ سوم کتاب که در سال ۱۳۷۰ به وسیله انتشارات امیرکبیر منتشر شده - چاپ نخست در سال ۱۳۵۴ صورت گرفته است - استفاده گردیده است.

کتاب دارای حوازه بخش با این عناوین است: ۱. فایده تاریخ - لذت یا شناخت، ۲. تاریخ و اسطوره، ۳. سنت‌های تاریخ‌نویسی، ۴. تاریخ‌نویسی در یونان و روم، ۵. اروپا و تاریخ‌نگاری، ۶. بازجویی و بازآفرینی، ۷. تاریخ و شناخت، ۸. نقد و ارزیابی، ۹. جستجوهای تازه، ۱۰. اندیشه تاریخ‌نگاری، ۱۱. افق‌های ناکجاآباد، ۱۲. کارنامه تاریخ.

اساس کتاب تقریرهای درسی استاد در جمع دانشجویان بوده است و ازین رو از شیوه‌های قراردادی در نگارش کتاب خبری نیست و نیز شیوه نگارش فخیم استاد که در آثار دیگر مجال جلوه‌گری دارد در این اثر کمتر به چشم می‌خورد.

بخش نخستین با یک سؤال آغاز می‌شود: تاریخ چه فایده دارد؟ «اولین بار که این سؤال در خاطر من راه یافت هنوز شاگرد مدرسه بودم اما جوابی که معلم به این سؤال داد فقط این نکته را به من آموخت که برای چنین سؤالی نباید جواب روشنی توقع داشته باشیم. پاسخ معلم این بود که دانستن آن مایه قبولی در امتحان می‌شود و پندار وی آن بود که نزدیک‌ترین

دکتر زرین کوب: «منشاء توجه انسان به تاریخ هر چه باشد، مورخ مخصوصاً بیشتر باید توجه به این نکته کند که انسان ها بطور زیسته اند و زندگی آن ها چگونه امتداد و تحول یافته است، نه این که چطور مرده اند»

دکتر زرین کوب: «مجردترین و خالص ترین لذتی که از تاریخ حاصل می شود یک نوع تجربه عرفانی است. وجدان، وحدت و استمرار»



تأثیری که در زندگی دارد قیاس توان کرد، تاریخ چون نشان می دهد که مردم پیش از ما چگونه زندگی می کرده اند این فایده را دارد که ما را در زندگی کمک و راهنمایی کند. از جمله مخصوصاً برای جوانان این فایده را دارد که آن ها را زودتر از معمول به سطح عصر خویش می رساند پنجره ها را به روی آنان می گشاید و به آن ها اجازه می دهد تا عواملی را که در جهان آن ها حاکم بوده است و هنوز هست بهتر بشناسند آن چه را درخور ترک و طرد است از آن چه شایسته حفظ و نگهداری است تمیز دهند. یک فایده عمده تاریخ بی شک همین است که به انسان کمک می کند تا خود را بشناسد خود را از دیگران تمیز دهد و با مقایسه با احوال دیگران انگیزه ها و اسرار نهفته رفتار خویش را - چنانکه هست و چنانکه باید باشد - دریابد. انسان خواه وجود وی عبارت باشد از آن چه می اندیشد و خواه عبارت باشد از آنچه انجام می دهد در ضمن مطالعه تاریخ و در طی بررسی احوال کسانی که اهل نظر یا اهل عمل بوده اند بهتر می تواند رسالت خود را ارزیابی کند و در ارتباط با دیگران حق خویش و مسئولیت خویش را بشناسد. در این گونه مسائل آن چه دین یا اخلاق و علم حقوق یا اقتصاد ممکن است به وی تعلیم دهند فقط نظری است، نمونه واقعی عمل را فقط تاریخ به انسان یاد می دهد و تأمل در احوال انسان های گذشته.»^۵

و چه زبانی ممکن است داشته باشد؟ در پاسخ این سخن نیچه بازگو می شود که: «اگر تاریخ مورد حاجت است برای کمک به زندگی و عمل است نه برای آن که انسان را از زندگی و عمل بازدارد. از دید نیچه زبان و گزند تاریخ وقتی آشکار می شود که آن را تبدیل کنند به علمی که هیچ تعلق به زمان حاضر ندارد و در آن صورت از انسان موجودی خواهد ساخت که جز مجموعه ای از اطلاعات نیست. موجودی بی طرف، بی خاصیت و بی اثر. استغراق در تاریخ ممکن است حتی انسان را به جایی برساند که خود را فقط به آموختن تاریخ مشغول دارد و از ساختن تاریخ عاجز یابد.»^۶ درجایی دیگر استاد این سخن نیچه را نقل می کند که: «تاریخ ممکن است مرد عمل را از آن چه مصلحت وقت هست محجوب دارد و قدرت اراده او را فلج سازد.» و بلافاصله سخن او را نقد می کند: «این بیان نیچه درواقع گزاف گوئی شاعرانه است چون، کار مرد عمل فقط وقتی درخور ستایش است و یا منشاء اثری قابل ملاحظه است که بر فکر و سنجش در سوابق و عواقب آن مبتنی باشد نه آن که از یک شوق دیوانه وار و غیرمنطقی برآید. در این صورت

حتی مرد عمل راهکار خود را به وسیله تاریخ روشن تر و مطمئن تر خواهد یافت.»^۷

اما مورخ در تاریخ باید به دنبال چه هدفی باشد؟ و انسان ها از تاریخ چه می جویند؟

«منشاء توجه انسان به تاریخ هر چه باشد، مورخ مخصوصاً بیشتر باید توجه به این نکته کند که انسان ها چطور زیسته اند نه این که چطور مرده اند. در هر حال آن چه روح انسان امروز را به سوی تاریخ می کشاند دیگر اندیشه «رستاخیز گذشته ها» نیست، علاقه به درک مفهوم زمان و دغدغه در باب سرنوشت انسانی است. عبت نیست که تیپورمند - از بهترین شناسندگان واقعیات زمان ما - کتابی نوشت تحت عنوان «نگاه هایی به تاریخ فردا» زیرا تاریخ امروز دیگر تنها حدیث دیروز نیست، حدیث دوام و استمرار است. و حدیث فردا.»^۸

و بهره درونی انسان از تاریخ چه می تواند باشد؟

«مجردترین و خالص ترین لذتی که از تاریخ حاصل می شود یک نوع تجربه عرفانی است. وجدان وحدت و استمرار. تاریخ انسانیت شاید به حقیقت چیزی جز همین وحدت و استمرار نیست. درواقع تاریخ به ما می آموزد که زندگی ما به زندگی تمام افراد جامعه و قوم ما ارتباط دارد، زندگی جامعه و قوم ما نیز با زندگی جوامع و اقوام دیگر پیوسته است چنان که زندگی تمام اقوام و جوامع انسانی با رشته یی نامرئی به همدیگر وابسته است. این است آن وجدان وحدت که شعور به آن انسان را از تألم و دغدغه تنهایی بیرون می آورد و نشان می دهد که زندگی سادترین فرد انسانی نیز در انزوا و خلاء مطلق نیست و حتی حیات انسانیت نیز با هستی تمام کاینات اتصال دارد و یکپارچه است. به علاوه این اتصال فرد با تمام دنیای انسانیت تنها محدود به دنیای حاضر - به زمان جاری - هم نیست با دنیای گذشته و با آنچه در آینده خواهد بود نیز پیوند اتصال دارد و این استمرار امریست که وجدان آن نشان می دهد که وجود انسان معنی و هدف دارد و حتی مرگ افراد آن را به پایان نمی رساند. این جاست که تاریخ دلهره «پوچی» را که سارتر و کامو آن همه با کلبوس آن درگیرند، زایل می کند و لذت بخشی این وجدان وحدت و استمرار از این جاست که تألم و دلهره تنهایی و پوچی را از بین می برد. بدین گونه نسل های مختلف در پی هم می آیند و انسان بی آن که بتواند خود را از جنبه این استمرار بیرون بکشد در میان امواج مستمر حیات که از ازل تا به ابد بی وقفه راه خود را طی می کند و می غلظد و می پوید، پیش

می رود خود را با یک امواج و با تمام دریای هستی متصل و مرتبط می یابد. آیا این یک تجربه عرفانی نیست که در آن سرانجام مشروط به مطلق می پیوندد و محدود به نامحدود؟^۹ در بخش دوم، استاد دیدگاه کسانی چون ارسطو و دکارت که به تاریخ با دید تحقیرآمیز می نگرند و کسانی چون بندتو کروچه که از آن به دفاع برخاسته اند را نقل می کند و سپس به ارتباط میان تاریخ و اسطوره می پردازد و با استناد به سخن جامباتیستاویکو، حکیم ایتالیایی که می گوید: «چون انسان های بدوی قوه ابتعا و ابتکارشان محدود بوده است پس، این گونه اساطیر را از خود نساخته اند و این روایات آن ها می یابست در اصل عبارت بوده باشد از «روایات راست و جدی» که بعدها دستخوش دستکاری هایی شده است. چنان که اساطیر قدیم یونانی در ابتدا ظاهراً روایات درست بوده است اما وقتی به هومروس رسیده است دیگر از کثرت مبالغه و کذب باورنکردنی بوده است.»^{۱۰} نظر خود را این گونه بیان می کند: «هرچند این بیان ویکو خالی از ایراد نیست، رابطه ای را که وی بین اساطیر و تاریخ بیان می کند نمی توان محل تردید یافت و قاعده معروف عامیانه «یک کلاغ چهل کلاغ» می تواند این دعوی را توجیه کند - و تأیید. به هر حال در دوره ای که انسان عظیم ترین ماشین تمدن - خط و کتابت - را اختراع نکرده بود اگر به ضبط وقایع علاقهای می یافت، ناچار آن را به حافظه می سپرد و در بین جوامع امی مثل اعراب جاهلی انساب و ایام - که درواقع تاریخ اعراب جاهلی بود - فقط مستند به روایات شفاهی بود - دهان به دهان - همیشه آفت فراموشی، بی دقتی و شتابزدگی در نقل هم هست که وقتی بر اغراض شخصی، تسلیم به خیال های قصه سرایان و رعایت قدرت مراجع افزوده آید نحوه تکوین اساطیر را از واقعیات تاریخ توجیه تواند کرد.»^{۱۱} اما تفاوت اساطیر با قصه های عادی چیست؟ پاسخ این است که: «راویان آن ها را برخلاف قصه های عادی راست می پندارند و گوئی گمان راویان قدیم آن ها بر این است که آن چه در آن روایات هست، واقعاً روی داده است و همین نکته است که آن ها را بیشتر در مقوله روایات تاریخی وارد می کند.»^{۱۲} ارتباط تنگاتنگ تاریخ و اسطوره ناگسستی است «درواقع چون تمام آن چه به قلمرو اساطیر تعلق دارد با حیات انسانی مربوط است، به قلمرو تاریخ نیز تعلق تواند داشت هیچ خط مرزی نمی تواند دنیای تاریخ را به کلی از دنیای اسطوره - دنیای شعر - جدا کند. شکی نیست که تاریخ با نفوذ در دنیای اساطیر



و خرافات انسانی خود را از چهارچوب محدود تعریف کلاسیک خویش بیرون کشیده است.^{۱۲}

با تمامی این تفصیلات در مورد تاریخ آیا می‌توان آن را علم به حساب آورد؟ «اگر تاریخ رویدادها و بنیادهایی را که دگرگونی آن‌ها موضوع بحث آن استه نتواند به هم پیوند دهد ممکن نیست که آن را بتوان علم خواند. فقط وقتی می‌توان آن را علم خواند که به توجیه حوادث می‌پردازد و به بیان این که چرا حوادث چنین اتفاق افتاد نه طور دیگر. در این توجیه حوادث البته اگر آن چه رابطه علیت خوانده می‌شود و «جبر تاریخ» و «نقش شخصیت» هر دو از آن ناشی شده است به کلی نفی شود، تنها مشیت الهی باقی می‌ماند که در بیان آن مورخ اگر به جبر نگراید ناچار، باید که گاه قائل به معجزه و خرق عادت شود یا به تصادف و اتفاق.»^{۱۳} «نثر هر حال هم اصل فکر معجزه و هم نفی و رد آن مبنی بر این اصل است که حوادث عالم قاعده و ضابطه‌ای دارد که معجزه نقض آن است و اگر نظم و ضابطه‌ای در کارها نباشد هیچ واقعه‌ای هم معجزه نیست و وقتی امور عالم تمام محتمل باشند و هیچ امری بیش از امر دیگر ضروری نباشد، در توالی و ارتباط حوادث توجیه دیگری مجال ظهور پیدا می‌کند که عبارت است از فکر تصادف و اتفاق»^{۱۴}

آیا می‌توان تصادف را به کلی از حوادث تاریخ زدود؟ «این نکته که در تاریخ مثل طبیعت اموری هست که در شرایط محدود فعلی علم انسانی، دائمی و حتمی به نظر نمی‌رسند و وقوع و عدم وقوعشان یکسان است نشان می‌دهد که هنوز آنچه را تصادف و اتفاق می‌خوانند در تاریخ باید به حساب گرفت و در حال حاضر نظم و نظام عالم را فقط کسی می‌تواند بی‌خلل و عاری از استثناء بیابد که یا به اجتناب‌ناپذیری تاریخ از باب ضرورت ترتیب بین علت و معلول قایل باشد یا به تقدیر و مشیت لایزال الهی.»^{۱۵}

و جبر را می‌توان با هر عنوانی (ضرورت یا...) بر تاریخ حاکم دانست؟ «حقیقت آن است که در تاریخ ضرورت البته هست اما، محدودیت اطلاعات مورخ و نسبییت آن‌ها، این فکر را پیش می‌آورد که این ضرورت مطلق نیست و شاید چنان که ابن خلدون خاطر نشان می‌کند نسبی است و اکثری»^{۱۶} و نتیجه کلی آنکه «همان آن چه در تاریخ ضرورت به شمار می‌آید در حکم ضرورت قطعی نیست و غالباً آن همه را باید از مقوله شرط به شمار آورد آن هم نه شرط کافی، مع‌هذا این دعوی هم دلالت بر آن نمی‌کند که رویدادهای تاریخ علت ندارد و نظم و

غایتی در جریان آن نیست. درواقع نظم و قاعده‌ای هست و این چیزی است که هر چند به علت محدودیت علم انسان، مثل یک ضرورت طبیعی قطعی نیست اما آن را می‌توان از روی تجربه دریافت، و در حد یک ضرورت نسبی و اختیاری دانست. آن چه نیز بخت و اتفاق خوانده می‌شود چیزی جز برخورد پیش‌بینی نشده بین ضرورت‌های نسبی نیست. درواقع افراد و جماعات در یک جا برای نیل به غایت‌های معین اهتمام دارند و وسایل و شروط لازم را که علت و موجب تحقق مقصود می‌بینند نیز فراهم می‌سازند ولیکن افراد و جماعات دیگر هم در جای دیگر وجود دارند که غایت‌های دیگر را دنبال می‌کنند و برای نیل به آن غایات نیز وسایل و اسباب فراهم می‌دارند. پیوسته که تنازع یا هماهنگی بین این دو رشته از اسباب و غایات اگر روی دهد، برخورد پیش‌بینی نشده آن‌ها برای هر یک از دو دسته افراد و جماعات تعبیر به بخت و اتفاق مساعد یا نامساعد می‌شود. در صورتی که آن چه واقعیت دارد بخت و اتفاق نیست فقط ضرورت و علیتی است که جریانش برای دسته دیگر مستور بوده است و مخفی.»^{۱۷}

در بخش دیگر استاد از «سنت‌های تاریخ‌نویسی» سخن می‌گوید و اهمیت تاریخ را از دید مورخان گذشته عبارت می‌داند از: «آن که نام و نشان فرمانروایان پیشین را به اخلاف بشارند. این طرز تلقی تاریخ بعدها هم، در یونان و روم نظیر یافت و هم در اروپا. حتی در بجهوه قرن روشنگری، ولتر تأسف داشت که تاریخ اروپا چیزی نیست جز فهرستی طولانی از وصلت‌های ملکانه، شجره انساب و القاب مورد اختلاف که در انبوه آن‌ها حوادث بزرگ خفه می‌شود و آداب و رسوم اقوام مورد غفلت مورخ می‌گردد.» هم او اولین طغیان جدی را در مقابل این شیوه تاریخ‌نگاری کهن ارائه داد و در رساله‌ای که «نثر باب طبایع و آداب ملل» نوشته قبل از انقلاب فرانسه، بوریون‌ها را از تاریخ بیرون کرد. در این تاریخ که موجب تبعید او از فرانسه شد ولتر کوشیده بود فرمانروایان را به خاطر عامه و به خاطر نهضت‌ها کنار بگذارد.»^{۱۸} این کوشش توسط تاریخ‌نویسان دیگری چون ریچارد گرین انگلیسی و کارل لامبرشت آلمانی ادامه یافت که اولی به جای تاریخ فرمانروایان، به تاریخ مردم پرداخت و دومی به بررسی احوال فرهنگ و جامعه روی آورد.

استاد در مورد تاریخ‌نویسی امروز چه نظری دارد؟ «طرز تاریخ‌نگاری امروز هواخواهان بسیار دارد و جدی. با این همه حتی آن‌چه امروز به نام ملت‌ها و تاریخ تمدن‌ها می‌نویسند

کمتر از آن چه تاریخ‌نویسان باستانی نوشته‌اند مایه احیاء دشمنی‌ها و تجدید کینه‌ها نیست. پیوسته که تاریخ‌نویسی امروز به هر حال از آن چه تاریخ‌نویسان کهن نوشته‌اند چندان دور نشده است و اگر شده است همان روح را هم چنان حفظ کرده است.»^{۱۹} پس از بررسی تاریخ‌نگاری در میان اقوام دیگر، نگاهی به تاریخ‌نگاری ایرانیان دارد: «تاریخ‌نگاری ایرانیان از همان عهد هخامنشی با نوعی واقع‌گرایی همراه بود که آن را از مبالغه‌گویی، حقیقت‌پوشی و زودباوری معمول در نزد وقایع‌نگاران بابلی و یهودی دور نگه می‌داشت.

در بین قدیم‌ترین نمونه‌های وقایع‌نگاری هخامنشی بیانیه کورش در بابل و کتیبه داریوش بزرگ را در بیستون می‌توان نام برد. لحن وقایع‌نگاری در هر دو سند، حاکی از تمهد اخلاقی نویسنده است به بیان حقیقت.»^{۲۰} با این همه، این سنت واقع‌گرایی نه در کتیبه‌های غالباً کوتاه پادشاهان بعد از داریوش چندان جلوه بارز دارد نه در آن چه بعد از سقوط هخامنشی‌ها، حتی در دوران ساسانیان در باب تاریخ به وجود آمد دیده می‌شود. خلیانامه‌های قدیم ایران هم که شاهنامه فردوسی و غرر اخبار ثعالی بازمانده آن‌هاست درواقع عبارت بوده است از کارنامه پادشاهان.»^{۲۱}

تأثیر شیوه تاریخ‌نویسی ایرانی در تاریخ‌نگاری مسلمین موضوع دیگری است که از نظر استاد بنور نمانده است و نیز «وسعت و تنوع آنچه مسلمین در تاریخ بوجود آوردند که حتی از میراث یونان و روم غنی‌تر به نظر می‌آید.»^{۲۲} «گرچه می‌توان قبول کرد که مسلمانان آن پیشرفتی که در سایر علوم و فنون داشته‌اند در تاریخ‌نویسی حاصل نکرده‌اند»^{۲۳} بحث با معیارهایی پی گرفته می‌شود که مورخ باید واجد آن باشد و نظریاتی که در میان مسلمین در باب آن‌ها، مأخذ و شیوه اخذ مطلب اظهار شده است: «دو شرط عمده مورخ در تاریخ‌نویسی مسلمین «عدالت و ضبط» است که اقتضای آن پرهیز از جانب‌داری و سهل‌انگاری در نقل واقعه یا کلام منقول است.»^{۲۴} و «همان معیارهایی است که مسلمین در باب محدثان داشته‌اند. تأثیر شیوه‌های حدیث در تاریخ‌نگاری مسلمین امری است محقق و توجه کردنی.»^{۲۵}

آثار و چگونگی نگارش تاریخ‌های موجود و ارزیابی کتب به جا مانده مورخان اسلامی چیزی است که استاد در ادامه مبحث سنت‌های تاریخ‌نویسی بدان پرداخته است. در فصلی که به «تاریخ‌نویسی در یونان و روم» اختصاص

دکتر زرین کوب: «اگر تاریخ، رویدادها و بنیادهایی را که دگرگونی آن‌ها موضوع بحث آن است، نتواند به هم پیوند دهد ممکن نیست که آن را بتوان علم خواند»

دکتر زرین کوب: «در توجیه حوادث اگر آن چه رابطه علیت خوانده می‌شود و «جبر تاریخ» و «نقش شخصیت» هر دو از آن ناشی شده است به کلی نفی شود، تنها مشیت الهی باقی می‌ماند که در بیان آن، مورخ اگر به جبر نگراید، ناچار، باید که گاه قائل به معجزه و حرق عادت شود یا به تصادف و اتفاق»



دارد، از هرودوتس سخن می‌گوید و با وجود تمام ایرادهایی که بر پدر تاریخ وارد است قضاوت نهایی استاد آن است که: «در واقع با آن که بسیاری از خطاها و زودبآوری‌های عصر خویش را داشته می‌کوشید تا در آن چه با مصلحت آنتی‌ها منافات نداشت بی‌تعصب بماند و عاری از جانب‌داری»^{۳۳} و از توسیدید که تاریخ را به قلمرو علم - یا فلسفه - نزدیک کرد و بدان علت که تا حدی مثل یک مورخ امروز از مدارک مربوط به علم آثار - باستان‌شناسی - استفاده می‌کرد پدر باستان‌شناسی خوانده شده است همان گونه که هرودوتس پدر تاریخ به علت علاقهای که به جمع و نقل اخبار و آداب اقوام بیگانه داشت پدر نژادشناسی نیز شناخته می‌شود. در این فصل دیدگاه پولی بیوس در مورد بی‌طرفی مورخ نیز بازگو می‌شود آنجا که می‌گوید: «در زندگی عادی بعضی ملاحظات جایز است، مرد شریف باید وطن و یاران خویش را دوست بلارد در کین و مهر آن‌ها شریک باشد، اما وقتی انسان عنوان مورخ دارد، باید تمام این گونه احساسات را فراموش کند، بسا که می‌بایست دشمنان را بستاید و یا برعکس دوستان را نکوهش کند و سرزنش»^{۳۴} دیگر مورخ نام‌آوری که از او یاد می‌شود پلوتارک است که: «در نزد او تاریخ وسیله‌ای بود برای تعلیم اخلاق. این مورخ یونانی که تاریخ رجال نام‌آور یونان و روم را به زبان یونانی نوشت، در شیوه نگارش زندگی‌نامه طرح تازه‌ای افکند که هرچند در آن ذکر حوادث فلانی دید اخلاقی می‌شد اما تصویری که از زندگی اشخاص طرح می‌شد غالباً زنده بود و با روح»^{۳۵} اما از مجموعه آثار تاریخ‌نویسی یونان و روم، بهره‌ما چیست؟ «از تاریخ‌نویسی یونانی - که در تاریخ‌نویسی رم و حتی اروپا تاثیر قاطع داشته است - یک تاثیر ناروا که باقی می‌ماند نوعی حس بیگانه دشمنی بوده است که یونانی داشته است نسبت به غیر یونانی. این که اخبار مربوط به جنگ یونانیان و ایرانیان را مورخان یونان به منزله یک نوع جنگ بین توخوش و تمدن تلقی کرده‌اند ناشی از همین طرز دید آن‌هاست، درست است که این طرز فکر به یونان اختصاص نداشت و اعراب و ایرانیان و ترک‌ها هم از این گونه احساسات نشان داده‌اند اما آن چه در این مورد مورد بر فرهنگ روم و بی‌زانس تاثیر گذاشت و بعد به فرهنگ اروپایی انتقال یافت یک میراث یونانی بود، از همین میراث بود که کنت دوگوبینو به نابرابری نژادهای انسانی رسید و نتیجه به رویای مرد برتر. هنوز برای یک مورخ اروپایی هنگام قضاوت در برخورد شرق و غرب به ندرت ممکن است

اعماق وجدان به کلی از تعصب قومی و نژادی خالی بماند.»^{۳۶} فصل پنجم کتاب نگاهی است به «تاریخ‌نگاری در اروپا» که «در قرون وسطی از نقل وقایع غالباً تجاوز نمی‌کرد. مورخ هم تقریباً همیشه راهب بود و اگر حادثه محلی یا قومی را نیز ضبط می‌کرد، دیدگاه او همواره همان دیدگاه اهل کلیسا بود که در آن چه با مصلحت کلیسا مغایرت ندارد مبنی بر دقت و امانت است. اما تاریخ‌نگاری واقعی در اروپا از قرن هفدهم شروع شد.»^{۳۷} پیشروان تاریخ‌نویسی در انگلستان، ادوارد هاید و گیلبرت برنت بوده‌اند «اما کسی که اولین تاریخ دقیق و خواندنی برای انگلستان نوشت دیوید هیوم بود و آن چه در این اثر مخصوصاً تازه بود، نظر فیلسوفانه مؤلف بود در توجیه حوادث و ارتباط آن‌ها با علت‌های معقول. مهم‌ترین اثر تاریخ‌نویسی اروپا در قرن هجدهم نیز اثر یک مورخ انگلیسی به نام ادوارد گیبون است به نام تاریخ انحطاط و سقوط امپراتوری روم درست است که اکنون قضاوت‌های گیبون در باب تاریخ مسیحیت اقوام اسلاو، اسلام و حتی در باب بی‌زانس کم عمق، اشتباه‌آمیز و حتی خلاف حقیقت به نظر می‌آید، اما شیوه کار وی در تاریخ‌نویسی بدیع است و جالب.»^{۳۸} «لطف بیان و ظرافت نیشخند گیبون درین تاریخ با چنان دقت و تحقیقی همراه بود که امروزه با آن که کشف مآخذ جدیدتر و نقد پاره‌ی از منابع کهن، سخنان او را در موارد بسیار محتاج تجدید نظر یا محل تردید و حتی رد کرده است، کتاب او هنوز در تاریخ روم اثری الهام‌بخش و خواندنی است. گیبون در باب شیوه کار خویش قاعده‌ای بیان می‌کند که با وجود سادگی، رعایتش همیشه آسان نیست: «سعی کرده‌ام همیشه آب را از سرچشمه بردارم. حس کنجکاو و همچنین احساس وظیفه من همواره مرا واداشته است آثار اصلی را مطالعه کنم.» این شیوه هنوز در تاریخ‌نگاری روزگار ما یک قاعده اجتناب‌ناپذیر است - و توصیه‌کردنی.»^{۳۹}

قرن نوزدهم را در اروپا به علت توجه زیادی که بویژه در فرانسه و آلمان به تاریخ نشان داد قرن تاریخ خوانده‌اند. در آلمان فریدریش شیلر، شاعر پرآوازه کتابی در تاریخ نوشت با عنوان در باب جنگ‌های سی ساله که بسیار مورد توجه قرار گرفت، «تخیل او در تصویر صحنه‌ها و تجسم احوال و اشخاص لطف و قدرت فوق‌العاده‌ای به اثر او داده است که در تاریخ‌نگاری مزیتی است. در حقیقت به کمک همین تخیل بود که خود او می‌توانست تاریخ را از توقف در سطح پژوهش‌های کم‌فایده و

ملاک انگیز برهاند و به سطح تاریخ جهانی تعالی دهد.^{۴۰} دیگر مورخان آلمانی که از آنان بحث شده است عبارتند از: بارتولد گئورگ نیبور، موجد نقد منابع تاریخ که آن را با روح علمی بررسی کرد، اساطیر و قصه‌های قدیم را به شیوه انتقادی تبیین نمود، و بیش از اشخاص و جزئیات به سازمان‌ها و تأسیسات توجه کرد همچنین لنیولدفون رانکه که غالباً اولین مورخ جدید اروپا شمرده می‌شود و در شیوه تحقیق، دقت و احتیاطی کم‌نظیر را باحوصله و پشتکار عجیبی توأم داشت.^{۴۱} و «ثئودور مومزن» که استعداد خارق‌العاده‌اش برای مطالعات دقیق علمی را با جرأت و قدرت کم‌نظیری در تعمیم و استنتاج توأم کرده بود و تاریخ رم که وی نوشت شاهکار دقت انتقادی در تاریخ‌نویسی بود.^{۴۲} و مورخان فرانسوی هم چون فرانسوآ گیزو که آثارش همه به بیان این نکته اختصاص دارد که حکومت واقعی فقط به ملت تعلق دارد و مخصوصاً به طبقاتی که کار آن‌ها سبب آبادی و ترقی است یا الکسی توکویل که با وجود آن که چندان علاقه به انقلاب نشان نمی‌داد، نقش عامه را در تدارک اسباب آن تفسیر می‌کرد و در پیدایش آن مخصوصاً دو عامل نفسانی شدید عامه را موثر می‌یافت: نفرت از عدم مساوات و عشق به آزادی.^{۴۳} ژول میشله که از میان طبقه عوام برخاست و شوق و هیجان شاعرانه را با دقت و حوصله یک دانشمند جمع داشت.^{۴۴} فوستل دوکولانژ که شیوه‌اش در تاریخ‌نویسی این بود که: از مدارک موجود آن چه را به صراحت از متون برمی‌آید اقتباس کند و چیزی از خود بر آن نیفزاید.^{۴۵} خود او غالباً یادآوری می‌کرد که تاریخ از هزاران واقعه کوچک درست شده است که نه هیچ یک از آن وقایع کوچک را تاریخ می‌تواند خواند و نه از پیوستن آن‌ها می‌توان تاریخ ساخت، تاریخ واقعی حاصل تفسیر و توجیه آن‌هاست و این کاری است که او در تمدن قدیم با توفیقی کم‌مانند به انجام رسانید.^{۴۶} نیز ارنست رنان که شیوه‌اش در عین آن که متکی بر اسناد و مدارک است به تأویل و آن چه روان‌شناسان تعمیم می‌خوانند زیاد توجه دارد و همین نکته از اعتبار علمی آثار وی کاسته است.^{۴۷}

اما تاثیر مکاتب فلسفی و اجتماعی قرن نوزدهم بر تاریخ‌نگاری چه بود؟ «گرایش‌های فلسفی و اجتماعی قرن نوزدهم با آن که تاریخ را از جنبه علمی خارج می‌کرد، لطف و جاذبه آثار ادبی به آن می‌داد. تاریخ جزو زندگی بود و یک حلقه ارتباط انسان با محیط و زمان. مورخ نیز اگر چند از بی‌طرفی دم می‌زد، هرگز از شور و هیجان عصر خویش به کلی خالی نبود.



اندیشه‌های جاری مخصوصاً آن چه به وسیله فلسفه و ادبیات رمانتیک بیان می‌شد، در توجیه و تفسیری که وی از تاریخ می‌کرد انعکاس خود را می‌بخشید. آن چه روح قرن، روح جهانی، نبوغ و نیروهای خلاقه خوانده می‌شد توجیه مورخ را غالباً یک نوع رنگ شاعرانه عرفانی و غیرعلمی می‌داد. چیزی که نقادان و ادیبان «رنگ محلی» می‌خواندند در تاریخ که وارد شد آن را زنده‌تر و بارورتر کرد اما رنگ عصر مورخ را به عصر تاریخ او - عصر گذشته‌هایی که مورد بحث او بود - داد و بیشتر به حیثیت علمی تاریخی لطمه زد.^{۲۲}

«در بین گرایش‌های ادبی، فلسفی و علمی که تاریخ‌نویسی امروز غرب را از تعادل واقعی دور نگه می‌دارد تا چه حد می‌توان این تاریخ‌نویسی را کامیاب دانست؟ شاید گرایش روزافزون به آن چه تاریخ تمدن می‌خوانند نشان آن باشد که تاریخ خالص - که شرح حوادث سیاسی است و حتی تاریخ‌های دسته‌جمعی مثل تاریخ عمومی لایوس - رمبو، و تواریخ کمبریج نیز هنوز بیشتر در چهارچوبه آن محدود مانده است. تدریجاً دارد ارزش و رغبت‌انگیزی خود را از دست می‌دهد. به علاوه تواریخ قومی، ملی و نژادی هم چنان در ایجاد محیط سوءتفاهم بین‌المللی نقش قابل ملاحظه داشت که امروز یونسکو طرح یک تاریخ انسانی را که ازین تلقینات خالی باشد ضروری یافته است. یک دوره تاریخ که یونسکو تدوین و نشر آن را برعهده گرفته است به همین منظور است و درواقع برای آنست که بین ملت‌ها تفاهم و تعاون ایجاد کند اما آیا این متعادل کردن تاریخ از لحاظ عینیت یک نوع انحراف از حقیقت علمی نیست؟»^{۲۳}

در فصل «بازجویی و بازآفرینی تاریخ» که بحثی نسبتاً تخصصی است، استاد به مشکلات کار مورخ می‌پردازد. دقت در بررسی اسناد و تحلیل و تفسیر معقول و منطقی آن‌ها، مشکلات تهیه اسناد، مشکلات بررسی گواهی‌ها و ارزیابی اخبار که این گونه موشکافی‌ها کار مورخ را بسیار دشوار می‌سازد. «در مرحله تدوین و تالیف کار مورخ درواقع برگزین و جدا کردن است و این کار البته محتاج است به قیاس و استدلال دقیق و آمیخته به احتیاط. بدون این مایه دقت و احتیاط محققانه «بازآفرینی» گذشته که هدف کار مورخ است غیرممکن خواهد بود.»^{۲۴} اما کدام شیوه تاریخ‌نویسی - تحلیلی یا ترکیبی - بهتر می‌تواند به مورخ برای بازسازی گذشته کمک کند؟ استاد چنین پاسخ می‌گوید: «درست است که تاریخ وقتی محدود به دوره یا مکان خاصی باشد بیشتر می‌تواند مورد بحث و مطالعه

دقیق مورخ واقع شود اما این کار که آن را تاریخ تحلیلی - شاید نه به آن معنی که غالباً در نزد جمهور رایج است - می‌توان خواند مورخ را در دشواری شایاکل بهبودی قرار می‌دهد که جدا کردن جزء از کل برایش غیرممکن است. از این روست که بعضی مورخان آن چه را تاریخ ترکیبی می‌توان خواند در این مورد از تاریخ تحلیلی بیشتر مایه اطمینان یافته‌اند. این نوع تاریخ می‌کوشد کل گذشته را - با تمام جریان‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و سایر جنبه‌های آن - احیاء کند. اگر در گذشته تدوین این گونه تاریخ رؤیای یک مورخ بوده است امروز تا حد زیادی امکان تحقق دارد. در تاریخ ایران بعد از اسلام سعی من ایجاد یک همچو تاریخ ترکیبی بوده است و شک ندارم که آن کار فقط در حدود مجموعه فرآورده‌های تواریخ تحلیلی که من در دسترس داشته‌ام بوده است و مورخ آینده در چنین کاری توفیق بیشتر خواهد داشت. با این همه تاریخ ترکیبی نیز این مشکل را دارد که نمی‌توان اطمینان داشت که گذشته با تمام جنبه‌هایش در اسناد و مدارک موجود رسوب کرده باشد. مشکل دیگر مورخ درین باب محدودیت فردی اوست که ناچار تمام گذشته - با افاق وسیع آن - در چشم وی حالت همان جانور عظیم‌الجثه فرضی را پیدا می‌کند که به قول ارسطو چندین هزار «استاد» طول داشته باشد و البته چنان که نانای یونان می‌گوید چشم انسان بر آن محیط نمی‌شود و حتی وحدت و تمامیت آن نیز از نظر بیننده مخفی و مستور می‌ماند.»^{۲۵}

در مبحث «تاریخ و شناخت» آن چه استاد بر آن تاکید می‌ورزد این است که: «تاریخ به هیچ وجه نمی‌تواند چیزی را به طور دقیق پیش‌بینی کند از آن که حوادث تاریخ - به علت آن که محدودیت علم ما جز بر قسمتی از تسلسل آن‌ها امکان احاطه ندارد - تابع هیچ ضرورت اجتناب‌ناپذیری نیست. درست است که تاریخ روی هم رفته تصور یک نوع ترقی را به انسان القاء می‌کند اما این ترقی در ظاهر چنان حرکت مارپیچی دارد که آن را اگر فقط از دیدگاه عمر کوتاه تاریخ گذشته بنگریم و به آینده دور و دراز انسانیت نظر نینکنیم به هیچ وجه نمی‌توان یک قانون خواند - و یک ضرورت در هر صورت تاریخ - به عنوان مجموعه رویدادهای گذشته - هر چند نمی‌تواند به قانون منتهی شود و تجربه‌یی هم که احیاناً از آن حاصل تواند شد می‌بایست با نهایت احتیاط مورد توجه قرار گیرد باز این امر به هیچ وجه نمی‌تواند امکان علمیت تاریخ را به کلی نفی کند.»^{۲۶} و آن که «در قلمرو تاریخ تقریباً هر پدیده‌ای که هست جنبه

نفسانی و وجدانی دارد - هم از طریق مورخ و هم از جهت اشخاص وقایع - این نکته نشان می‌دهد که علیت را در تاریخ نمی‌توان به همان صورت تلقی کرد که در علم طبیعت و آن جا که سر و کار با ماده بی روح یا بی‌شعور است.»^{۲۷}

و «آن چه مخصوصاً مورخ باید بشناسد «خطا» است که اجتناب از آن به اراده اوست نه «حقیقت» که نیل بدان تنها به اراده او نیست. آن نوع خطا که مخصوصاً در تاریخ باید با دقت از آن اجتناب کرد، سرچشمه اصلیش پرستش همان اوهام است که فرنیسیس بیکن آن‌ها را بت می‌خواند، بت‌های طایفه‌یی، بت‌های شخصی، بت‌های بازاری و بت‌های نمایشی.»^{۲۸} «این نام «بت» که بیکن در باب منشاء تعدادی از خطا به کار می‌برد هیچ جا به اندازه تاریخ مفهوم واقعی خود را نمی‌یابد. بت‌های خطا انگیز نه فقط مدارک و اسنادی را که درخور اعتماد نیست ممکن است نزد مورخ معتبر جلوه دهد بلکه در تفسیر و توجیه اسناد نیز چشم نقادی او را ممکن است تیره کند. تسلیم و انقیاد بدان‌چه بیکن بت‌های طایفه‌ای می‌خواند یک درد دیرینه انسان است لیکن با پرستش این بت‌های کهنه مورخ بیش از فیلسوف به جامعه لطمه می‌زند.»^{۲۹}

و «تبعیت کورکورانه از اقوال کسانی که مردم عادت کرده‌اند سخنان آن‌ها را به منزله حجت بشمرند در واقع پرستش چیزست که بیکن آن را بت‌های نمایشی می‌خواند و مایه خطاهای بسیار. این پندارها که منشاء بیشترینه خطاهای انسان است سرچشمه‌هایی است که باید آن‌ها را کور کرد.»^{۳۰} «گاه خطا از این جا پیدا می‌شود که انسان گویی خود را از حقیقت بیشتر دوست می‌دارد و نفع شخصی و مصلحت فردی را در کشف و بیان حقیقت دخالت می‌دهد. در چنین حالی به قول مونتئی گویی «انسان چون نمی‌تواند آن چه را که مقتضای حکمت و خردست به کار بندد، آن چه را به کار می‌بندد و بدان عمل می‌کند موافق حکمت و بر مقتضای حقیقت و صواب جلوه می‌دهد.» این عجله در حکم وقتی با غرض ورزی یا غرور همراه باشد، حتی مورخی را که با بهترین مدارک و اسناد کار می‌کند به خطا می‌کشاند - و به علول از حقیقت.»^{۳۱}

در «نقد و ارزیابی» (فصل هشتم) تاکید استاد بر این است که: «تاریخ بی‌شک تنها گردآوری روایات یا مقایسه آنها و شناخت واقعیت حوادث گذشته نیست؛ ورای این کار نظر به توجیه و تفسیر این واقعیات دارد که بین جزئیات رابطه برقرار می‌کند و آن‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد. این کار در واقع

در بین قدیم ترین نمونه های وقایع نگاری هخامنشی بیانیه کورش را در بابل و کتیبه داریوس را در بیستون می توان نام برد

از دید نتیجه زیان و گزند تاریخ وقتی آشکار می شود که آن را تبدیل کنند به علمی که هیچ تعلقی به زمان حاضر ندارد و در آن صورت از انسان موجودی خواهد ساخت که جز مجموعه ای از اطلاعات نیست، موجودی بی طرف، بی خاصیت و بی اثر



عبارت از تجدید بنای گذشته است به کمک مصالح و موادی که این جا و آن جا از بقایای آوار حوادث باقی مانده است.^{۴۵} اما کمال مطلوب مورخ و تاریخ چیست؟ این که هر چه بیشتر به حقیقت واقع نزدیک شود. «علاقه بی شائبه به حقیقت را مورخ نه فقط به عنوان یک پژوهنده اسناد باید هدف خویش سازد، بلکه به عنوان قاضی نیز - آن جا که به توجیه و تفسیر می پردازد - نباید از این هدف غافل بماند. وقتی پولی بیوس خاطر نشان می کند که مورخ باید بعضی اوقات حتی دشمن را ستایش کند و دوست را سرزنش، از وجدان یک مورخ واقعی دنیای انسانیت پرده برمی دارد. وی می نویسد موجود زنده ای اگر از چشم بی نصیب گردد بی فایده می شود و از تاریخ هم اگر حقیقت را بگیرند جز قصه بی فایده ای از آن چه باقی می ماند؟ این سخن است که ابوالفضل بیهقی مورخ عهد غزنوی ما هم مکرر از نظیر آن یاد می کند و هیچ مورخ حقیقت جویی آن را انکار نمی کند.»^{۴۶}

چه چیز مانع از تحقیق عینیت خالص در تاریخ است؟ «گذشته از طبیعت حوادث و طبیعت مورخ که هر دو به سبب اشتغال بر عناصر نفسانی مانع از تحقق عینیت خالص در تاریخ هستند، مورخ به عنوان فرد جامعه نیز محدود به حدودی است - سنتی، قانونی یا مذهبی - که یک نوع ذهن گرایی ناخودآگاه را بر وی تحمیل می کند. این حدود عبارتست از آن چه «قدرت مراجع» می گویند یا قدرت اولی الامر.»^{۴۷} اما برای نزدیک شدن به حقیقت، شرط اساسی فراهم آوردن منابع قابل اعتماد است و همچون فصل ششم، این فصل نیز نکاتی ارزنده در باب نقد متون، بررسی روایات و چگونگی استفاده از اسناد مستقیم و غیرمستقیم در بازسازی و تفسیر وقایع تاریخی دارد.

در فصل نهم: «جستجوهای تازه» استاد می کوشد بدین سؤال پاسخ گوید که تاریخ با شیوه های جدید در کشف و بازآفرینی گذشته تا چه حد کامیابی داشته است؟ وی نخست از پیشرفت هایی سخن می گوید که مخصوصاً در دو قرن اخیر درباره تاریخ ایران صورت گرفته و توانسته است تاریخ گذشته باستانی ایران را تا حد زیادی از ظلمت و ابهام افسانه ها بیرون آورد به گونه ای که برای مورخ امروز، تاریخ ایران از عهد کورش یا دیاگو و حتی از عهد ورود آریاها به فلات ایران آغاز نمی شود. در روشنی تحقیقات انجام گرفته این نکته آشکار می شود که: «ایران حتی قبل از ورود آریاها همواره به عنوان گذرگاه اقوام و

تمدن ها، نشانه هایی از زندگی اقوام گذشته را نگه داشته است.»^{۴۸} «البته آن چه عالی ترین جلوه فرهنگ و حکومت ایرانی را در تمام این دوران پیش از اسلام عرضه می کند دوران هخامنشی است که ویژگی آن مخصوصاً در مقایسه با دنیای تمدن های قدیم بین النهرین جلوه می کند. پادشاهان آشور که قبل از اقوام پارس و ماد در آسیای غربی یکه تازی می کردند در سرزمین هایی که می گشودند همه جا بی رحمانه ترین خشونت ها را پیش می بردند. این شیوه که مخصوصاً در رفتار کورش بزرگ جلوه بارز داشت و من گاه از آن به تسامح کورشی تعبیر کردام در هر زمان که هوس های فرمان رولیان یا مقتضیات دیگر آن را موقوف می کرد، فرهنگ و دولت هر دو محکوم به انحطاط می شدند یا به احتضار. انوار انحطاط هخامنشی ها، اشکانیان و ساسانیان همه جا بی تسامحی را مثل نشانه شوم یک بیماری حکومت ظاهر می ساخت و در دنبال آن تفرقه بود و سقوط قطعی.»^{۴۹}

کشفیاتی که منجر به شناخت تمدن های کهن مصر و سومر و بابل گردیده است و نیز دنیای باستانی یونان و روم و انحطاط و سقوط آن ها و مطالعات در مورد قرون وسطی که همه روشنگر بخشی وسیع از تاریخ انسانی است، مباحثی است که در ادامه فصل بی گرفته شده است. استاد در مورد تأثیر عواملی که می تواند مورخ را در قضاوت عینی یاری دهد می گوید: «هر طی زمان پیدایش فاصله با حوادث و انصراف شور و هیجان عامه نیز، در نیل مورخ به عینیت تأثیر خود را البته دارد. اگر مورخ امروز می تواند درباره آن چه با تاریخ عقاید ارتباط دارد آن اندازه «عینی» دآوری کند که در قرون وسطی نیل بنان درجه از عینیت مجازاتش سنگسار کردن و زنده سوزانیدن بود، تاریخ این امید را می دهد که یک روز نیز درباره آن چه و برای مسایل مربوط به عقاید دینی است مورخ خواهد توانست آن گونه عینی قضاوت کند که تصورش هم برای مورخ امروز ممکن نیست.»^{۵۰} و خوشبینانه می افزاید: «تاریخ علی رغم دشواری هایی که در خروج از ذهنیت و در هماهنگی با واقعیت های جاری بنان ها محکوم است دارد، همواره در طریق نیل به عینیت راه می یوید و مخصوصاً بررسی تحقیقات اخیر در زمینه های تخصصی نشان می دهد که تاریخ در عصر ما با تمام امکانات خویش به سوی حقیقت می یوید و کوشش دارد که حداکثر سعی خود را در جمع آوری اسناد انجام دهد و حداکثر بی طرفی را که نیل بنان

برایش ممکن است در قضاوت راجع به آن احراز کند.»^{۵۱} در فصلی که «اندیشه تاریخ نگری» (فصل دهم) را مرور می کند «به آن چه شور و شوق عامه از تاریخ طلب می کند اشارت دارد که تنها شناخت گذشته نیست، معنی و هدف گذشته و آینده نیز هست، تاریخ نگری. همین نکته است که فلسفه تاریخ را بررغم اعتراض هایی که بر امکان آن هست توجیه می کند. از نظر ادیان الهی معنی و هدف تاریخ روشن است. برای قوم یهود گویی تمام جریان تاریخ جز این هدفی ندارد که یهوه می خواهد فرصتی بیابد تا قوم خویش را تعلیم، تشویق یا تنبیه کند. طبری که مثل همه مورخان اسلام تمام رویدادهای جهان را مخلوق اراده و مشیت خداوند می بیند، تحقق این مشیت را هدف و معنی واقعی تاریخ می یابد.»^{۵۲} «تعلیم زرتشت نیز جهان را یک صحنه نبرد بین خیر و شر می دید که فرجام آن از پیش قابل پیش بینی بود. غلبه نهایی خیر. در شاهنامه و احتمالاً در خداینامه ها نیز - حوادث گیتی عبارتست از یک سلسله فراز و نشیب و پست و بلند که پروردگار بی آن که به کسی مهر و کین داشته باشد برای مردم پیش می آورد. این طرز تلقی از حوادث جهان ناچار باید مبنی باشد بر فکر سرنوشت - تقدیر خدایی که فقط او از فرجام کار خبر دارد. هرودت مورخ یونانی هم حوادث تاریخ را آفریده خواست خدایان می دید. در ادب آباء کلیسا نیز صیغه ای از این طرز تفکر هست.»^{۵۳} به جز اندیشه های دینی، دیگران نیز کوشیده اند که برای تاریخ هدفی بیابند چون ولتر که از دید او تاریخ عبارت بود از «سیر انسان از ظلمت خرافات و اوهام به روشنایی روزافزون خرد.»^{۵۴} «از نظر هگل، تاریخ - یعنی آن چه وی «تاریخ جهانی» می خواند - نیز عبارتست از گسترش یافتن روح در زمان. اما چون جوهر روح عبارتست از آزادی، پس تاریخ چیزی نیست جز گسترش و پیشرفت خودآگاهی در آزادی.»^{۵۵} اما برای تاریخ گرایی چه تعریفی باید ارائه داد؟ «در مفهوم وسیع کلمه تاریخ گرایی عبارتست از قول به این که هرچه مورد تصور و شناخت انسان هست باید همواره چون حاصل بالفعل یک رشته مستمر توسعه و تکامل تلقی شود که آن رشته را باید در تاریخ و گذشته آن امر دنبال کرد. باتوجه به این که تاریخ در این مفهوم عبارتست از شناخت مراحل و احوال متوسط که در طی زمان تدریجاً برای آن چه موضوع علم است تحقق یافته باشد ارزیابی درست هرچیز از دیدگاه مورخ فقط وقتی ممکن است که موقع و محل آن چیز در جریان سیر تکامل و در رشته

تحولی که وضع فعلی آن چیز فقط یک مرحله از دگرگونی آنست بررسی شود.^{۶۳} آیا وجه ایرادی بر تاریخ‌گرایی وارد است؟ «تصور تاریخ جامع و شامل برای هیچ امری به نحوی که هیچ چیز از جزئیات آن از حیطة مشمول بیرون نماند، تحقق‌پذیر نیست و تحقق بخشیدن به چنان تصویری مستلزم دنبال کردن رشته اسباب و حوادث تا لانه‌ایه است.»^{۶۴}

آینده تاریخ چگونه است؟ «هوالی انوار تاریخ - با وجود جزر و مدی که در توالی آنها هست - آن چه به انسان القا می‌کند خوشبینی است. هر قدر تاریخ پیش می‌رود این انوار و مراحل کوتاه‌تر می‌شود. دوران حجر جدید از دوره حجر قدیم کوتاه‌تر بود، دوران معروف به قرون وسطی از دوران تاریخ قدیم کوتاه‌تر بود؛ و این نکته به انسان می‌تواند امید دهد که بر رغم کوتاه‌بینی‌ها و نومیدهایی که از لحظه‌های سستی، از لحظه‌های بی‌نظمی، و از لحظه‌های بی‌سامانی حاصل می‌شود، راه تکامل دنبال می‌شود؛ انسانیت هرچه پیشتر می‌رود سرعت سیرش هم فزونی می‌یابد و افق اگر تاریک است، این تاریکی صبح کاذب است نه تیرگی غروب ابدی. راه تکامل راه سرنوشت است. همین راه است که انسانیت و تمام کاینات را به سوی کمال می‌برد - به سوی نامحدود.»^{۶۵}

«در افق‌های ناکجاآباد» (فصل یازدهم) استاد به افق روشن تاریخ انسان می‌نگرد: «آن چه نشان می‌دهد که این افق روشن فاصله زیادی با مرحله کنونی انسانیت ندارد تحقیقی نسبی است که تاریخ بر رغم جنگ‌ها، ناخرسندی‌ها و دگرگونی‌ها در مورد رویای دیرینه مدینه فاضله ارائه می‌دهد. درست است که تمام صورت‌هایی که اکنون برای تحقق این مدینه فاضله در حال آزمایش هست هنوز با کمال آن صورت فاصله بسیار دارد اما، چون تاریخ‌گرایی هم انسانیت و هم آرزوهای انسانیت را در حال تحول مستمر نشان می‌دهد، مورخ امروز، هم این تحقق نسبی را که نشانه‌های آن در افق واقعیت پیداست درخور توجه می‌یابد و هم این فاصله را که هنوز بین این تحقیق‌ها با کمال مطلوب یک مدینه فاضله هست قابل توجه می‌تواند یافت.»^{۶۶}

در ادامه بحث استاد رویاهای انسان را در مورد ایجاد مدینه فاضله مرور می‌کند؛ مدینه فاضله که افلاطون در کتاب جمهور مطرح می‌کند، شهر خدا اثر آگوستین، آراء اهل المدنیة الفاضله اثر فارابی (طرحی مبنی بر تصور کمال مطلوبی فلسفی) یوتوپیا اثر تامس مور انگلیسی و... آثاری هستند که همه تصویر جامعه‌ای آرمانی را ارائه می‌دهند.

اگر قرار باشد نظر نهایی استاد را در باب «کارنامه تاریخ» دریابیم، بی‌شک فصل دوازدهم کتاب دربرگیرنده آن است. این فصل با داستانی از آنتول فرانس آغاز می‌شود که مضمون آن علاقه یکی از پادشاهان پارس به درک تاریخ جهان است و سرانجام یکی از دانشمندان زمانی که شاه در بستر مرگ افتاده بود - تمام تاریخ را برای وی در سه کلمه خلاصه کرد: مردم به دنیا آمدند، رنج بردند و مردند. اما استاد به این دیدگاه توافق ندارد: «مسئله این است که در تاریخ با مرگ افراد و حتی با مرگ جامعه‌ها و تمدن‌ها همه چیز تمام نمی‌شود. وقتی دوره‌ای به پایان می‌رسد یا جامعه‌ای دستخوش فنا می‌شود، همیشه چیزی باقی می‌ماند که دوره دیگر و جامعه دیگر را به حرکت در می‌آورد و حیات آن را در یک مسیر تازه ادامه می‌دهد. آن چه در تاریخ اهمیت دارد آن نیست که افراد و جوامع چگونه مردماند این است که آن‌ها چگونه زندگی کرده‌اند و زندگی آن‌ها چگونه امتداد و تحول یافته است. چون تاریخ بی‌آن که در یک حرکت دورانی «بسته» محصور بماند یا یک خط مستقیم یکنواخت را طی کند پیچ و خم‌ها دارد و فراز و نشیب‌ها که در عین حال تصویری که از سیر آن حاصل می‌شود تصور استمرار و تداوم است - نه تصور توقف و انقطاع. شاید آن چه می‌توانست



زرین کوبی: «تاریخ نگری ایرانیان از همان عهد هخامنشی با نوعی واقع‌گرایی همراه بود که آن را از مبالغه‌گویی، حقیقت‌پوشی و زودنواوری معمول در نزد وقایع نگاران بابلی و یهودی دور نگه می‌داشت»

خوشامد شاعرانه دانشمند پیر را در روایت آنتول فرانس به یک خلاصه واقعی از تاریخ جهانی نزدیک‌تر کند این بود که در دنباله آن سه کلمه‌ی معروف این عبارت را نیز می‌افزود: و دیگران زندگی آن‌ها را ادامه می‌دهند تا رنج‌ها کمتر شود و زندگی پرمایه‌تر.^{۶۷}

استاد به تکامل تاریخ بشر خوش‌بین است. او مجموعه حیات انسانی را در ترازو می‌نهد و همه را با هم می‌سنجد: «آنچه را انسانیت در این فرصت کوتاه بدست آورده است نمی‌توان کم ارج شمرد و تازه در حیات انسان امروز نیز تمام آن چه روح او را پست می‌کند و او را به کوتاه‌نگری، بینادگری و درنده‌خویی می‌کشاند مرده ریگ گذشته‌های او و بازمانده حیات انسان حجر است که هنوز نمی‌توان توقع داشت تمام آثار آن از وجود انسان زنده شود.

چیزی که هست جنگ‌طلبی، خرافات‌پرستی و تبعیض نژادی که هنوز تحقق عدالت واقعی انسانی را غیرممکن می‌دارد و هنوز در روابط بین طبقات، بین ملت‌ها و بین نژادها حاکم به شمار می‌آید با توسعه تربیت انسانی تدریجاً روی به زوال دارد و اگر امروز هنوز از آن‌ها جای نگرانی هست بی‌شک در آینده نخواهد بود و در حال حاضر هم علی‌رغم تمام بلبلی‌هایی که ابراز می‌شود، این‌ها به اندازه ادوار گذشته لجام گسیخته به شمار نمی‌آیند. باره درازی که انسانیت - حتی با وجود تهدیدهای جدی سلاح‌های تازه - در پیش دارد تجربه کوتاه گذشته مایه نومیدی نیست اعلام هوشیاری است: بیان این نکته است که تاریخ راه ترقی را به دشواری و از میان امواج خون دل و عرق جبین انسان‌ها باید طی کند.»^{۶۸}

بی‌نوشت‌ها:

- ۱- زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ در ترازو، انتشارات امیرکبیر، تهران، نوبت چاپ سوم، ۱۳۷۰، ص ۹
- ۲- همان/ص ۱۰
- ۳- همان/ص ۱۰
- ۴- همان/ص ۱۱

- ۵- همان/ص ۱۲
- ۶- همان/ص ۱۳
- ۷- همان/ص ۱۴
- ۸- همان/ص ۲۳
- ۹- همان/ص ۲۶
- ۱۰- همان/ص ۳۱
- ۱۱- همان/ص ۳۱
- ۱۲- همان/ص ۳۲
- ۱۳- همان/ص ۳۸
- ۱۴- همان/ص ۴۰
- ۱۵- همان/ص ۴۷
- ۱۶- همان/ص ۴۸
- ۱۷- همان/ص ۴۹
- ۱۸- همان/صص ۵۰-۵۱
- ۱۹- همان/ص ۵۲
- ۲۰- همان/صص ۵۴ و ۵۴
- ۲۱- همان/ص ۶۲
- ۲۲- همان/ص ۶۳
- ۲۳- همان/ص ۶۶
- ۲۴- همان/ص ۶۸
- ۲۵- همان/ص ۶۸
- ۲۶- همان/ص ۶۹
- ۲۷- همان/ص ۷۸
- ۲۸- همان/ص ۸۳
- ۲۹- همان/ص ۸۷
- ۳۰- همان/ص ۸۹
- ۳۱- همان/ص ۹۰
- ۳۲- همان/ص ۹۱
- ۳۳- همان/ص ۹۲
- ۳۴- همان/ص ۹۳
- ۳۵- همان/ص ۹۴
- ۳۶- همان/ص ۹۶
- ۳۷- همان/ص ۹۷
- ۳۸- همان/ص ۹۷
- ۳۹- همان/ص ۹۸
- ۴۰- همان/ص ۹۹
- ۴۱- همان/ص ۹۹
- ۴۲- همان/صص ۱۰۰-۱۰۰
- ۴۳- همان/ص ۱۰۷
- ۴۴- همان/ص ۱۱۷
- ۴۵- همان/صص ۱۱۷-۱۱۸
- ۴۶- همان/ص ۱۲۱
- ۴۷- همان/ص ۱۲۴
- ۴۸- همان/ص ۱۲۷
- ۴۹- همان/ص ۱۲۸
- ۵۰- همان/ص ۱۲۹
- ۵۱- همان/صص ۱۳۱-۱۳۱
- ۵۲- همان/ص ۱۳۸
- ۵۳- همان/ص ۱۳۹
- ۵۴- همان/ص ۱۴۰
- ۵۵- همان/ص ۱۷۰
- ۵۶- همان/ص ۱۷۱
- ۵۷- همان/ص ۱۹۳
- ۵۸- همان/ص ۱۹۳
- ۵۹- همان/ص ۱۹۸
- ۶۰- همان/ص ۱۹۹
- ۶۱- همان/ص ۲۰۲
- ۶۲- همان/ص ۲۱۹
- ۶۳- همان/ص ۲۳۳
- ۶۴- همان/ص ۲۳۳
- ۶۵- همان/صص ۲۳۱-۲۳۱
- ۶۶- همان/ص ۲۳۲
- ۶۷- همان/صص ۲۵۷-۲۵۸
- ۶۸- همان/صص ۲۶۱-۲۶۲